

## بگذارید مردم به کار و زندگی شان برسند.

رامین کامران

کیهان لندن شماره ۲۴۶، ۱۳ آوریل ۱۹۸۹

در کتاب «نظرات و مناظرات» (۱۹۹۶) هم تحت عنوان «بحث بر سر آزادی بیان است» آمده است

تا به حال کمتر کسی به این نکته توجه کرده است که «امام خمینی» هم در حد خود معجزه‌ای دارد. البته معجزه‌ای که نه میتوان با معجزات پیامبران مقایسه‌اش کرد و نه با کرامات اولیاءالله، اما به هر صورت و در این اوضاع و اوضاع و اوضاع قابل ملاحظه است. معجزه‌ای چیزی نیست جز مسخ کردن دشمنان. این کار که از نیمه راه قدرت گرفتن وی شروع شد و هنوز هم ادامه دارد، دو شکل پیدا کرده است.

اول تحمیل زبانی خاص به دوست و دشمن. طوری که هر کس میخواهد با خمینی مخالفت بورزد ابتدا خود را ملزم میدانند تا ثابت کند در مسلمانی‌اش عیبی نیست و بعد سعی میکند در عین به کار بردن کلمات و ترکیبات نامأنوس عربی که در این دوره دوباره رواج یافته، در حد بضاعت خویش از آیات و احادیث نیز استفاده کند و به خیال خود با حربه دشمن (اما از موضع دفاعی) به جنگ او برود.

بخش دوم که مهمتر از زبان خمینی است شعارهای اوست. این شعارها هرگاه که مطابق میل عوام بوده، از راه و بیراهه در همه جا رواج یافته و کمتر کسی به تحلیل اصل آنها پرداخته است. مثلاً تا چندی پیش دائم در نشریات خارج از کشور صحبت از این بود که باید خمینی به کین خواهی حمله عراق به ایران آن کشور را فتح کند یا لاقلاً آنچنان غرامتی از عراقی‌ها بگیرد که تا ابد به یادشان بماند. اما کسی نمیپرسید وقتی عراقی‌ها از خاک ایران بیرون رانده شده‌اند فتح عراق چه فایده‌ای به حال مردم ایران که بار جنگ را علاوه بر بار حکومت اسلامی تحمل کرده‌اند دارد و مردم عراق چه گناهی مرتکب شده‌اند که سزاوار برقرار شدن جمهوری اسلامی در کشورشان باشند. هیچکس هم در این میان نگفت مگر خمینی بعد از انقلاب یک شاهی از ثروت مملکت را خرج بهبود وضع ایرانیان کرده که حالا غرامت جنگ را صرف چنین کاری بکند. به دست آوردن این قبیل امتیازات زمانی معنا دارد که در ایران حکومتی لایق این نام روی کار بیاید و نه حالا. محرک خمینی در جنگ کینه‌ای بود به صدام حسین و طمع افزودن بر قدرت خویش. برای او کشور ایران، امکانات و مردم آن فقط حکم وسیله را داشته و دارند. هدف او چیز دیگری است و نه مستقیم و نه غیر مستقیم ربطی به میهن پرستی ندارد.

حالا هم نوبت بلبشویی است که او با موقع شناسی تمام بر سرکتاب رشدی ایجاد کرده است تا هم ضرب شستی به مخالفین خود نشان بدهد و هم به مسلمانان تمام جهان اعم از کندرو و تندرو حالی کند که مجری احکام اسلام منم و قول و عملم نه تنها در ایران بلکه در تمام دنیا یکی است. در نتیجه باز هم رقبا و مخالفان مسلمان او از قافله عقب مانده‌اند و همگی سعی دارند تا با امکانات موجود خود را به «امام» برسانند.

موضع‌گیری کلی این دو گروه، از کنفرانس سران کشورهای اسلامی گرفته تا صفحات روزنامه کیهان، به این امر ختم میشود که باید کتاب رشدی را جمع کرد و خودش را محاکمه، غافل از اینکه این هر دو کار به اندازه صدور فتوای قتل رشدی نادرست و مسخره است. بر سران دول اسلامی حرجی نیست چون یا معتقدند، یا به ملاحظات سیاسی و یا به هر دو دلیل ناچار از اتخاذ این موضعند. اما لابد مخالفان خمینی که مشمول این دو شرط نیستند خیال میکنند چون یخ خمینی با شعارهای اسلامی گرفته هر

کس از او مسلمان تر شد ایران را از دستش خواهد گرفت.

نکته جالب اینجاست که اعضای گروه اخیر به موضعگیری صرفاً سیاسی هم بسنده نکرده اند و همه به ناگاه در خود نوق نقد ادبی سراغ کرده اند. مهارتشان هم در این زمینه به حدی است که حتی نتیجه گرفته اند: «چون کتاب رشدی اثری صرفاً تخیلی است فاقد ارزش است!» گروه اخیر دقت ندارند که نقد ادبی به کمک معیارهای مذهبی همانقدر بی معناست که قضاوت در باره خوبی و بدی یک تابلو با معیارهای علم فیزیک، مثلاً با وزن کردن آن.

البته در این میان بعضی هم فقط به این قانع شده اند که رشدی درآمد حاصل از فروش کتابش را به بنیادهای اسلامی اهداء کند تا بلکه مسلمین از سر گنااهش درگذرند. در محاسن روش مزبور اینکه هم قیل و قال قضیه میخوابد و هم عده‌ای به نان و نوا میرسند. گذشته از اینها سابقه اسلامی این روش را نیز باید در نظر داشت، زیرا از قدیم الایام ملاها گاه با برداشتن بخشی از پول حرام آنرا به صاحبش حلال میکرده اند. اما گویا مخالفین امروز خمینی که دم از ایجاد بنیاد اسلامی به خرج رشدی میزنند دقت ندارند که کارشان همانقدر سخیف و مضحک است که کار ملاها و به فرض درست بودن چنین کاری، هیچکدام صلاحیت حلال کردن پول یا امان دادن به رشدی را ندارند، زیرا قوانین اسلام، چه مطبوع و چه نامطبوع، حساب و کتاب دارد و به هر صورت اعمال این قوانین از ملاها یا آیت الله‌های آماتور ساخته نیست.

نکته اساسی و جدی در جنجال برخاسته از کتاب «آیات شیطانی» اصل آزادی بیان است و نه محتوا یا کیفیت کتاب. آنهایی که فکر میکنند اگر نویسنده‌ای در انگلیس رمانی نوشت به آنها برمیخورد به دو امر دقت ندارند.

اول سابقه این گونه حرفها در مملکت خودمان. مثلاً «توپ مرواری» صادق هدایت و «معراج نامه» ذبیح بهروز که اصلاً به قصد مسخره کردن دین و مذهب نوشته شده بود، ولی هیچکدام نه پایه اسلام را سست کرد و نه باعث شد رگ گردن علمای اعلام از غیرت بیرون بزنند. دلیل امر هم بسیار روشن بود. ملاها تا قبل از دست انداختن بر قدرت سیاسی نه جرأت تحمیل عقاید خود را در این سطح داشتند و نه امکان آنرا — برعکس حالا که آب دیده اند و استعداد شناگری خود را نشان میدهند.

البته سکوت ملاها استثنایی هم داشت. مورد احمد کسروی که کتابهایش در مورد مذهب زمینه تاریخی داشت و نفوذ گفتارش هم از حد یک جمع محدود کتاب خوان فراتر میرفت. قاتلین او که عضو جمعیت فدائیان اسلام بودند و اسلاف خمینی به شمار می آیند، وقتی دیدند در مملکتی که قانون تا اندازه‌ای بر آن حکمفرماست، کاری در مخالفت با کسروی از پیش نخواهند برد، به فجیع‌ترین وضع و در دادگستری مملکت او را به قتل رساندند و فتوای آیت الله بروجردی را هم بهانه کار خود قرار دادند. دولت‌های وقت هم به قصد عوامفریبی و تحبیب آخوندها از مجازات جدی قاتلان کسروی صرفنظر کردند و به این طریق مشروعیتی برای قتل اسلامی قائل شدند که هنوز هم دنباله دارد.

نکته دومی که مسلمین غیور از خمینی گریخته به آن دقت ندارند حال و هوای جوامع غربی و از بین رفتن مفهوم کفر یا به عبارت دیگر شکل‌گیری آزادی بیان در این ممالک است. آنچه کفر را از یک اختلاف نظر ساده متمایز میکند تنها و تنها مقدس شمرده شدن موضوع اختلاف است و بس. خاصیت مذهب هم در این است که به هر جزء زندگانی بشر سرایت کرد، هاله‌ای از تقدس به دور آن میبندد. در این حالت آنهایی که پیرو چشم و گوش بسته مذهبند جز این هاله نمیبینند، برخی هم که اصولاً دوست دارند در چنین حال و هوایی زندگی کنند این امر برایشان مطبوع است و آخر از همه گروهی که تقدس را صرفاً متوجه رابطه خود با خدای خویش میدانند به باقی جنبه‌های آن بی اعتنائند.

اتفاق اساسی که از چند قرن پیش در غرب افتاد زودنه شدن تدریجی این هاله تقدس بود از دور بخشهای مختلف زندگی بشر و همینطور بود که اول علم و بعد از آن سیاست و حکومت از قید مذهب آزاد شد. به این ترتیب بینش مردم در باب جهان تغییر کرد و مقدس مآبان از هر دسته ناچار شدند که بپذیرند که ارزشهای اعتقادیشان بر تمام فضای جامعه مسلط نیست و اگر آنها شخصاً یا به طور گروهی بعضی اشیاء، بعضی روابط و بعضی افکار را مقدس می‌شمرند، هیچکس دیگر ملزم به پیروی از آنان نیست. مفهوم کفر هم به همین تناسب و با عقب نشستن مذهب کوچک و ضعیف شد. در هر مرحله این عقب نشینی آزادی بیان همان آزادی کفر گفتن بود نه بحث راجع به چیزهایی که به هیچکس برنمیخورد. زیرا اگر قرار آزادی بیان بر این بود بشریت میبایست سکوت اختیار میکرد. به این ترتیب مفهوم کفر که روزی بر تمام جامعه از علم و هنر تا سیاست و اخلاق حاکم بود، به شکل کلمه‌ای درآمد که هرچند در فرهنگ لغات جا دارد باید سراغ مصادیق تاریخی‌اش را در چند قرن قبل گرفت. این واپس نشینی مذهب و باز شدن بند از پای شعب مختلف فعالیت‌های انسانی که تحت تأثیر عوامل مختلف صورت گرفت همان جوهر تمدن مدرن غربی است و اگر چنین اتفاقی نیافتاده بود تمدنی پیدا نمیشد که امروز به یک عده ایرانی سرگردان به نام آزادی و حقوق بشر و... پناه بدهد تا از دست آدمکشان خمینی جان به در ببرند.

آنچه خمینی کمر به انجامش بسته فقط محدود کردن آزادی بیان نیست، چون بسیاری دولتهای غیر مذهبی نیز این آزادی را محدود کرده‌اند. آنچه او میخواهد اعتبار دوباره بخشیدن به مفهوم کفر است، آنهم نه تنها در ایران بلکه در تمام جهان. بعضی اسلام دوستان بدون توجه به این امر به خمینی یاری میرسانند و تصور میکنند صرف اشتراک نظر یک عده بر سر مقدس شمردن یک امر کافیسست تا همه عالم و آدم را وادار به تبعیت از این تصمیم و مجبور به سکوت بنماید. غافل از اینکه هر کس طرفدار برقراری «دموکراسی لائیک» در ایران است (بر دیگران حرجی نیست) حق ندارد بنا به اعتقادات شخصی مذهبی (یا غیر از آن) آزادی دیگران را محدود سازد و اگر روزی کسی در ایران ادعا کند دموکراسی برپا کرد اما در عین حال جلوی چاپ کتابهایی نظیر «توپ مرواری» صادق هدایت یا... را بگیرد، حرفش ادعای پوچی بیش نخواهد بود. قرار نیست در دموکراسی لائیک تمام مردم اعتقادات مشابه (اعم از سیاسی و غیر از آن) داشته باشند، بل اصل بر این است که باید علیرغم اختلافات خویش در چارچوب یک کشور و زیر پرچم دموکراسی با هم زندگی کنند، شرط اصلی این کار هم اجتناب از به کار بردن خشونت است در قبولاندن عقاید خود به دیگران، یعنی درست همان کاری که ملاها حاضر به انجامش نیستند. بهترین شاهد این مدعا تعداد کتابهای ضد مذهب مسیحی است که از ده‌ها سال پیش در مغرب زمین انتشار یافته است و نه باعث جنگ مذهبی شده و نه باعث چاقوکشی و نسق گرفتن در سطح بین‌المللی. طبیعی است افراد مؤمن در این کشورها کم نیستند، ولی آنها هم یا به آنچه خلاف عقایدشان بوده بی‌محل کرده‌اند یا حداکثر در جوابش کتاب نوشته، سخنرانی کرده‌اند یا کارهایی از این قبیل. در قصه آمده است که امیرارسلان نامدار به قدری تعصب و غیرت داشت که اگر کسی نام مادرش را میبرد در جا او را میکشت! در روزگار ما فقط میتوان به امیرارسلان‌های امروزی توصیه کرد کتاب رشدی را نخوانند، اگر هم از شدت کنجکاوی خوانده‌اند و بدشان آمده، لطف کنند و نخوانده‌اش بگیرند و بگذارند مردم به کار و زندگی‌شان برسند.